

فصل دهم

دمکراسی بورژوازی و دمکراسی پرولتاریایی

۱- آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی

آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی برای اکثر افرادی که در باره آن فکر نکرده اند، دارای معنی واحدی هستند. این نکته بویزه در مورد فلسفه اجتماعی لیبرال که خود را طرفدار "آزادی" در تمام شئون حیات اجتماعی اعلام می کند، صادق است. مع الوصف، اگر چه آزادی سیاسی را به سهولت می توان آن چنان تعریف کرد که آزادی گروهی، دلالت بر بردگی دیگران نکند، لیکن در مورد آزادی اقتصادی مسئله این چنین آسان نیست. اندکی تأمل نشان می دهد که بیشتر جوانب این "آزادی اقتصادی" عملاً دال بر عدم تساوی است، و بخودی خود به معنی محروم کردن اکثریت عظیم جامعه از امکان برخورداری از این آزادی است.

آزادی خرید و فروش بردگان دلالت بر آن دارد که جامعه به دو گروه بردگان و برده داران تقسیم شده است. آزادی تصاحب وسائل تولیدی بمثابه اموال خصوصی دال بر وجود یک طبقه اجتماعی است که ملزم به فروش نیروی کار خویش می باشد. اگر کسی مجبور به کار کردن برای منافع دیگران نبود، در آنصورت صاحبان کارخانجات چه می کردند؟

در آغاز سرمایه داری، بورژوازی بر اساس منطق خود از اصولی از قبیل: آزادی والدین در فرستادن فرزندانشان ده ساله خود به اعماق معادن، و آزادی وادار کردن کارگران به دوازده تا چهارده ساعت کار در روز طرفداری می کرد. اما یک آزادی بشدت مردود شناخته شده بود. و آن آزادی تشکیل انجمن های کارگری بود. مثلاً در فرانسه، قانون مشهور لوشاپلیه که در اثنای انقلاب فرانسه اختیار شده بود، هر نوع ائتلاف ماهیئاً تعاونی را ممنوع می کرد.

بمجرد آنکه همه این طرز تفکرها، از نو حول امر دفاع از مالکیت خصوصی و منافع طبقه سرمایه دار سازمان داده شوند، تمام این تناقضات ظاهری در آراء بورژوائی، ناپدید می گردند. شالوده کل آرا بورژوازی، دفاع از مالکیت خصوصی و منافع طبقه سرمایه دار است و نه دفاع پیگیر از اصول "آزادی".

با بررسی تاریخچه حق رأی، این نکته روشن تر خواهد گردید. پیدایش پارلامنتاریسم نوین تجلی ای بود از حق کنترل بورژوازی بر هزینه عمومی، که از مالیاتهایی که آنها می پرداختند تأمین می شد. اقدام چارلز اول به اخذ مالیات در سالهای ۱۶۲۹ - ۱۶۴۰، بدون فراخواندن پارلمان بود که مستقیماً منجر به جنگ داخلی انگلیس شد. نتیجه منطقی چنین عملی اینست که بورژوازی برای طبقاتی از مردم که مالیات نمی دهند، حق رأی قائل نیست. آیا نمایندگان عوام فریب آنان با در نظر گرفتن این واقعیت که اینها مالیات نمی پردازند، پیوسته به مخارج جدید رأی نخواهند داد؟

آنچه در لوای آراء بورژوازی نهفته، نه اصل حقوق مساوی برای تمام شهروندان است (برخورد تاریخی آن با حق رأی عمومی بطرز رقت انگیزی مادون این اصل قرار می گیرد)، و نه اصل تضمین آزادی برای همه. بلکه دفاع از ثروت و حق ثروتمند شدن از طریق استثمار کارمزدی است.

۲- دولت بورژوائی در خدمت منافع طبقاتی سرمایه

در سده نوزدهم چندان مشکل نبود که برای کارگران توضیح داد که دولت بورژوائی در مبارزات طبقاتی "بیطرف" نیست یا نقش "میانجی" ای را بازی نمی کند که قصدش دفاع از منافع به اصطلاح عمومی است، بلکه به وضوح معرف ایزاری است برای دفاع از منافع سرمایه علیه کار. تنها بورژوازی دارای حق رأی بود.

تنها بورژوازی می توانست از استخدام کارگران، آزادانه سرباز زند. به مجرد آنکه کارگران دست به اعتصاب می زدند، و بطور جمعی از فروش نیروی کار خود تحت شرایطی که توسط سرمایه دیکته می گردید خودداری می کردند، پلیس یا ارتش برای گشودن آتش به سوی آنها گسیل می شدند. عدالت، آشکارا عدالتی طبقاتی بود. اعضاء پارلمان، قضات، افسران، وقامات مستعمرات وزراء و اسقف ها همگی اعضاء یک طبقه اجتماعی بودند. جملگی آنان توسط رشته های مشترکی بهم پیوند داده شده بودند- یعنی پول، منافع و خانواده، طبقه کارگر کاملاً از این دنیای کوچک زیبا کنار گذاشته شده بود.

بمجرد آنکه جنبش نوین کارگری رشد قابل توجهی یافت، و قدرت سازمانی آن فزونی گرفت و از طریق عمل مستقیم (مانند اعتصاب سیاسی در بلژیک، اطریش، سوئد، هلند، ایتالیا و غیره) حق رأی عمومی بدست آورد، این وضع تغییر کرد. نمایندگان طبقه کارگر به پارلمان راه یافتند (هم چنین طبقه کارگر خود را مجبور به پرداخت سهم عظیمی از مالیاتها یافت- اما این مقوله ای دیگر است). احزاب کارگری اصلاح طلب در حکومتهای ائتلافی بورژوائی شرکت جستند. در پاره ای از موارد این احزاب حتی شروع به تشکیل حکومتهایی که منحصرأ از احزاب سوسیال دموکرات ترکیب شده بود، کردند (بریتانیای کبیر، کشور های اسکاندیناوی).

از آن پس توهم وجود یک دولت "دموکراتیک" و مافوق طبقات، یک "حکم" واقعی و "آشتی دهنده" تضادهای طبقاتی با سهولت بیشتری در میان طبقه کارگر پذیرفته شد. پاشیدن بذر چنین توهماتی یکی از عملکردهای اساسی تجدید نظر طلبی اصلاح طلبانه است. زمانی این امتیاز ویژه، منحصر به سوسیال دموکراسی بود. لیکن امروز، احزاب کمونیست نیز که همان روش اصلاح طلبانه را دنبال می کنند چنان توهماتی را موجب می شوند.

اما طبیعت واقعی دموکرات ترین دولت بورژوا، در صورتیکه عملکرد آن را همراه با شرایط مادی این عملکرد مورد بررسی قرار دهیم، فوراً بر ملا می گردد. این وجه مشخصه حکومت بورژوائی است که به مجرد آنکه توده های زحمتکش حق رأی عمومی بدست آورند، و نمایندگان آنان به تعداد کثیر به پارلمان راه یابند، مرکز ثقل دولت که بر پایه دموکراسی پارلمانی بود، مصممانه از پارلمان به جانب دستگاههای ثابت دولت بورژوائی منتقل می شود: وزرا می آیند و می روند ولی پلیس همچنان باقی می ماند.

این دستگاههای دولتی به خاطر شیوه های عضوگیری، گزینش و ساختمان ارتقاء رتبه و سلسله مراتب سازمانی اشان، هماهنگ با بورژوازی میانی و بزرگ هستند. حلقه های ناگسستگی آرمانی، اجتماعی و اقتصادی این دستگاه دولتی را به طبقه بورژوا پیوند داده است. تمام مقامات عالی رتبه این دستگاهها از چنان درآمدهایی برخوردارند که به آنها اجازه انباشت سرمایه ای (هر چند اندک، لیکن با اینهمه واقعی) را می دهد. سرمایه ای که آنها را حتی در مقام یک فرد در دفاع از مالکیت خصوصی و خوب کار کردن اقتصاد سرمایه داری ذینفع می سازد.

بعلاوه، دولتی که بر اساس پارلمانتاریسم بورژوائی استوار است روح و جسمش بوسیله زنجیره طلایی وابستگی های مالی و "دیون ملی" متصل به سرمایه است. هیچ حکومت بورژوائی نمی تواند بدون در خواست دائمی برای اعتبار - که تحت

کنترل بانکها، سرمایه مالی و بورژوازی بزرگ است. حکومت نماید. هر سیاست ضد سرمایه داری که توسط حکومت‌های اصلاح طلب طرح ریزی گردد بلافاصله در معرض خرابکاریها سرمایه داران واقع می شود. "اعتصاب سرمایه گذاری"، فرار سرمایه، تورم، بازار سیاه، کاهش در تولید، و بیکاری نتایج فوری این حملات متقابل هستند.

کل تاریخ قرن بیستم، تأیید می کند که بکار گرفتن مؤثر پارلمان بورژوا و حکومتی که بر اساس مالکیت سرمایه داری و دولت بورژوائی است، علیه بورژوازی غیر ممکن است. هر سیاستی که بکوشد از مشی ضد سرمایه داری مؤثری پیروی کند فوراً بر سر دو راهی غامضی قرار خواهد گرفت: یعنی یا باید تسلیم باج سبیل خواهی قدرت سرمایه شود، یا دستگاههای دولت بورژوائی را در هم شکند و روابط مالکیت سرمایه داری را براندازد و مالکیت جمعی بر وسایل تولید را جانشین آن کند.

۳- محدودیت های آزادی های بورژوا-دموکراتیک

اتفاقی نبود که در سده های نوزدهم و بیستم جنبش کارگری در جبهه اول مبارزه برای کسب حقوق دموکراتیک قرار داشت. در عین دفاع از این آزادیها، جنبش کارگری مدافع مساعدترین شرایط جهت پیشروی خویش است. در جامعه معاصر طبقه کارگر، کثیرالعهده ترین طبقه به شمار می رود. کسب آزادیهای دموکراتیک به طبقه کارگر اجازه می دهد که خود را متشکل کرده و برخوردار از پشتیبانی این توده کثیر را تضمین کند، و در توازن نیروها، وزنه هر چه سنگین تری را تشکیل دهد.

بعلاوه، آزادیهای دموکراتیک بدست آمده در نظام سرمایه داری، بهترین طریق تعلیم کارگران است برای دموکراسی وسیع تری که پس از سرنگونی حکومت

سرمایه از آن برخوردار خواهند شد. تروتسکی در رابطه با سازمانهای توده ای طبقه کارگر (امکاناتی از قبیل برگزاری جلسات، سازماندهی اعتصابات و تظاهرات توده ای، داشتن مطبوعات، مدارس، سالن های نمایش و انجمن های سیاسی خود و غیره....) بدرستی از "بخش هایی از دموکراسی پرولتاریائی در داخل دموکراسی بورژوائی"، سخن می گوید.

لیکن، دقیقاً بخاطر اهمیت خطیری که آزادیهای دموکراتیک برای کارگران دارد، ضروری است که محدودیت های حتی پیشرفته ترین دموکراسی های پارلمانتاریستی بورژوائی را درک کنیم.

اولاً، دموکراسی پارلمانی بورژوائی، دموکراسی غیر مستقیم است که در آن چند هزار یا دهها هزار نفر افراد منتخب (نمایندگان مجلس، سناتورها، شهرداران، اعضای شوراهای محلی، و غیره) در اداره امور دولت شرکت می کنند، و اکثریت قریب به اتفاق افراد کشور از این حق محروم هستند. قدرت آنان تنها به انداختن یک ورقه رأی به صندوق در رأس هر چهار یا پنج سال محدود می گردد.

ثانیاً، برابری سیاسی در دموکراسی پارلمانی بورژوائی، صرفاً یک برابری صوری است، و نه یک برابری واقعی. ثروتمند و تهی دست، هر دو بطور صوری از "حق" یکسانی در تأسیس یک روزنامه- که هزینه اداره آن بالغ بر میلیونها ریال است- برخوردار هستند. همچنین هر دو بطور صوری دارای "حق" یکسانی در خرید برنامه تلویزیونی هستند و از امکانات یکسانی بمنظور نفوذ گذاردن بر توده های رأی دهنده، برخوردار می باشند. لیکن از آنجا که کاربرد عملی این حقوق مستلزم دسترسی به منابع مالی سرشار است، فقط ثروتمندان می توانند کاملاً از آن برخوردار باشند. سرمایه داران خواهند توانست در تعداد کثیری از رأی دهندگان که از نظر مالی وابسته به آنان اند، نفوذ کنند. سرمایه داران خواهند توانست که روزنامه ها، ایستگاههای رادیویی، و برنامه های تلویزیونی را بخرند. سرمایه داران

از طریق وزنه ای که سرمایه اعمال می کند، نمایندگان پارلمان و حکومت‌های پارلمانی را تحت "کنترل" دارند.

سرانجام، حتی اگر کسی این خصوصیت‌های محدود کننده دموکراسی پارلمانی بورژوائی را نادیده بگیرد و به غلط فرض کند که این یک دموکراسی کامل است، هنوز هم این واقعیت که این دموکراسی تنها یک دموکراسی سیاسی است، به قوت خود باقی می ماند. برابری سیاسی ثروتمند و فقیر که خود بسیار دور از واقعیت است. اگر این برابری سیاسی همراه با نابرابری فزاینده عظیم و دائمی اقتصادی و اجتماعی باشد، چه فایده ای دارد؟ حتی اگر ثروتمندان و تهی دستان دقیقاً از حقوق سیاسی یکسانی هم برخوردار می بودند، هنوز هم ثروتمند قدرت اقتصادی و اجتماعی عظیمی داشت که فقیر فاقد آن بود. قدرتی که لاجرم فقیر را در زندگی روزمره، که خود شامل طریق کاربرد عملی حقوق سیاسی است، تحت انقیاد غنی قرار می دهد.

۴- اختناق و دیکتاتوری

هرگاه به نقش سرکوب گر دولتی که بر پایه دموکراسی پارلمانی بورژوائی بنا شده باشد نظری بیافکنیم، ماهیت طبقاتی آن به بهترین وجهی آشکار می شود. همه ما وقوف کامل به تعداد بیشماری از مناقشات اجتماعی داریم، که در آن پلیس و ارتش بمنظور در هم شکستن اعتصابات، متفرق کردن کارگران، پراکندن تظاهرات، تخلیه کارخانجات اشغال شده توسط کارگران و آتش گشودن بر اعتصاب کنندگان در این مناقشات دخالت کرده اند. لیکن حتی یک مورد هم سراغ نداریم که در آن پلیس و یا ارتش بورژوائی اقدام به دستگیری کارفرمایانی کنند که کارگران را از کارخانه اخراج کرده اند، و یا در اشغال کارخانه هائی که توسط سرمایه داران بسته شده است به کارگران کمک کنند، یا بورژوائی را که هم باعث افزایش هزینه زندگی

می شود و هم برای فرار از پرداخت مالیات دوزو کلک های گوناگون طرح می کند، به گلوله بسته باشد.

توجیه کنندگان نظام دموکراسی بورژوائی به ما پاسخ خواهند داد که کارگران در تمام موارد فوق به "قانون شکنی" پرداخته و "نظم عمومی" را که نیروهای سرکوب باید از آن دفاع کنند، به مخاطره انداخته اند. جواب میدهیم که این نکته خود اثبات می کند که "قانون" بیطرف نیست، بلکه *قانونی بورژوائی است*، که *حافظ مالکیت سرمایه داری است*، که نیروهای سرکوب در خدمت این مالکیت هستند، که آنها بر حسب آنکه کارگران مرتکب نقض رسمی "قانون" شده اند یا سرمایه داران، بسیار متفاوت رفتار می کنند، و اضافه می کنیم که هیچ چیز بهتر از این، خصوصیت اساساً بورژوائی دولت را تأیید نمی کند.

در شرایط عادی، دستگاه زور و سرکوب نقش درجه دومی در ایفای نظام سرمایه داری ایفا می کند. زیرا در زندگی روزمره، این نظام توسط اکثریت عظیمی از طبقه کارگر عملاً مورد قبول قرار گرفته است. لیکن در یک دوران بحرانی، یعنی دورانی که نظام سرمایه داری عمیقاً آسیب دیده و دورانی که توده های زحمتکش امیال خود را مبنی بر سرنگونی این نظام ابراز می دارند، و یا در دورانی که خود این نظام دیگر نمی تواند به طریق معمول از عهده وظایف اش بر آید، در چنین دورانی (صرفنظر از اینکه این بحران دارای جنبه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، و یا مالی باشد)، اوضاع بگونه ای دیگر است.

آنگاه است که سرکوب و اختناق به جبهه مقدم صحنه سیاسی گام می نهد، در چنین هنگامی است که سرشت بنیادی دولت بورژوائی، بسرعت شکل عریان خود را بروز می دهد؛ *هیئتی از افراد مسلح در خدمت سرمایه*. بدین ترتیب قانونی تعمیم یافته تر در تاریخ جوامع طبقاتی تأیید می شود: هر چه جامعه باثبات تر باشد، بهمان اندازه بیشتر قادر به تحمل تجمل اعطای آزادیهای صوری گوناگون به توده تحت

ستم است، و هر چه جامعه در اثر بحرانهای ژرف متزلزل تر و ناپایدارتر باشد، پایه قدرت سیاسی خود را می بایستی هر چه بیشتر از طریق خشونت و ارباب اعمال کند تا از طریق نطق های شیوا.

بدین ترتیب طی سده های نوزدهم و بیستم، به نمونه های بسیاری از سرکوبی و نقض حقوق دموکراتیک کارگران توسط انواع دیکتاتوری های بورژوائی از قبیل: دیکتاتوری های نظامی، بناپارتیستی و فاشیستی برمی خوریم. دیکتاتوری فاشیستی خشن ترین و وحشیانه ترین شکل چنین دیکتاتوری ها در خدمت سرمایه بزرگ است.

فاشیسم نه فقط به سرکوب آزادی سازمانهای انقلابی و رادیکال طبقه کارگر می پردازد. بلکه سعی در خرد کردن تمام اشکال سازمانی اشتراکی و مقاومت کارگران دارد، که این خود شامل اتحادیه های کارگری و ابتدائی ترین اشکال اعتصابات نیز می شود. نکته ای که در اینجا باید اضافه شود آن است که برای مؤثر افتادن این تلاش برای از هم پاشیدن طبقه کارگر، (طبقه حاکم) صرفاً به دستگاه زور و سرکوب سنتی خود (ارتش، پلیس و قضات) اتکا نمی تواند بکند، و باید بتواند به ارتش های خصوصی که از جنبش توده ای دیگری برخاسته اند توسل جوید. یعنی ارتش خرده بورژوازی فقرزده، که از یک طرف در نتیجه بحرانها و تورم مستأصل شده است و از طرف دیگر بخاطر ناتوانی جنبش کارگری در ارائه اقدامات تهاجمی متهورانه و ضد سرمایه داری و ارائه بدیل معتبر و کوتاه مدت در مقابل بحرانهای سرمایه داری، از این جنبش بیگانه شده است.

طبقه کارگر و پیشگام انقلابی آن نمی تواند در برابر ظهور فاشیسم بی طرف بماند، بلکه باید در مقابل آن با چنگ و دندان از حقوق دموکراتیک خود دفاع کند. برای نیل به این هدف، آنها باید جبهه متحدی از تمام سازمانهای کارگری، از جمله اصلاح طلب ترین و معتدل ترین آنها، تشکیل دهند تا بتوانند این بلای شوم را در

نطفه خفه کنند. کارگران باید برای دفاع از خود در مقابل گروه‌های مسلح سرمایه داران، واحدهای دفاعی خود را تشکیل دهند و به دولت بورژوا اتکا نکنند. ارتش کارگری که از طرف توده‌های کارگر حمایت می‌شود و تمامی سازمانهای کارگری را متحد می‌کند، و از تمام اقدامات فاشیسم برای به وحشت انداختن توده‌ها و در هم شکستن حتی یک اعتصاب و یا بر هم زدن جلسات سازمانهای کارگری جلوگیری می‌کند. این است راه جلوگیری از وحشیگری فاشیسم که در غیر اینصورت به اردوگاههای کار اجباری، کشتارها و شکنجه‌ها می‌انجامد. اعمالی نظیر آنچه در بوخنزالد، آشویتس، و استادیم سانتیاگو در شیلی اتفاق افتاد. هر گونه موفقیتی در این مبارزه فرصت اتخاذ مواضع تهاجمی را برای توده زحمتکش به ارمغان می‌آورد و به آن اجازه می‌دهد تا در مخالفت با خطر فاشیسم با نظام سرمایه داری، این مولد و پرورش دهنده فاشیسم، مبارزه کند.

۵- دموکراسی پرولتاریائی

مارکسیست‌ها برای جایگزین کردن دولت کارگری- دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دموکراسی پرولتاریا- به جای دولت بورژوائی که حتی در دموکراتیک‌ترین شکل خود همواره دیکتاتوری بورژوائی باقی می‌ماند، مبارزه می‌کنند. و این دولت کارگری از طریق گسترش و بسط مؤثر و نه تحدید آزادیهای دموکراتیک برای توده‌های زحمتکش مشخص می‌شود. تأکید بر این اصل اساسی، بویژه پس از تجربه فاجعه انگیز استالینیسیم که سخنان دموکراتیک احزاب کمونیست رسمی را از اعتبار می‌اندازد، ضرورت مطلق دارد.

دولت کارگری دموکراتیک تر از دولتهائی است که بر پایه دموکراسی پارلمانی بنا شده‌اند، چرا که دموکراسی مستقیم را گسترش می‌دهد. دولتی کارگری، آنچنان دولتی است که از بدو پیدایش شروع به زوال می‌کند و تمام فعالیت‌های اجتماعی (از

قبیل پست، ارتباطات، بهداشت، آموزش، فرهنگ و را بر عهده خود-مدیری و خود-اداری شهروندان قرار می دهد. دولت کارگری، توده های زحمتکش را در شوراهای کارگری به گردهم می آورد، شوراهائی که به اعمال مستقیم قدرت خواهند پرداخت، و خط فاصل مصنوعی ما بین قدرت اجرائی و قدرت مقننه را از میان بر می دارند. دولت کارگری با تحدید در آمد تمام مقامات اداری از آن جمله کسانی که در رأس عالیترین مناصب قرار دارند، و پائین آوردن این درآمدها تا حد در آمد کارگر ماهر، مسئله مقام پرستی را در حیات اجتماعی از میان بر خواهد داشت. با اجرای اصل گردش تمام مناصب و مشاغل در مراجع قدرت، از پیدایش قشر نوین صاحبان مشاغل جلوگیری خواهد کرد.

از آنجائیکه دولت کارگری پایه های مادی لازم جهت اعمال آزادی های دموکراتیک را برای همگان فراهم خواهد آورد، به مراتب از دولتی که بر پایه دموکراسی پارلمانی بنا شده است دموکراتیک تر خواهد بود. مطبوعات، ایستگاههای رادیو و تلویزیون، تالارهای گردهم آئی، همگی به مالکیت اشتراکی در آمده و در دسترس تمام گروه های کارگری که مایل به استفاده از آن باشند قرار خواهند گرفت. شوراهای کارگری از حق تأسیس سازمانها و احزاب گوناگون سیاسی، از جمله احزاب مخالف، حق تأسیس مطبوعات مخالف، حق اقلیت های سیاسی در ارائه عقایدشان در روزنامه ها، رادیو و تلویزیون با سرسختی دفاع خواهند کرد. اقداماتی نظیر تسلیح همگانی توده های کارگری، سرکوب ارتش عادی و دستگاههای اختناق، انتخابی بودن قضات و محاکمه در دادگاههای علنی، بهترین تضمین برای جلوگیری از محرومیت بخش هائی از طبقه کارگر از حقوق دموکراتیک توسط هر اقلیتی را فراهم می آورد.